

پاسخ به یک نامه

به تو که با منی، ولی نمی شناسمت

خیابان: جانبازان
کوچه: شهدا

حاج کاظم! وقتی عصبانی هستی اجر خودت رو ضایع نکن. تو که برای یک عده آدم شکم پرست جبهه نرفتی، اگر رفتی، پس قافیه را بآخی.

اشاره:

در یکی از روزهای پایانی اردیبهشت ماه، نامه‌ای به دستمان رسید، پُر از درد. با دوستان بارها آنرا خواندیم و برای هم‌دردی با نویسندگان آن خواستیم چند خطی برایش بنویسیم.

سلام

خوش به حالت که در این وانفسا در تهران، خیابان جانبازان، کوی شهدای مفقودالان، پلاک گمنام زندگی می‌کنی.

نامه‌ات را خواندم. فهمیدم که خیلی‌ها مثل من و تو فکر می‌کنند. نامه‌ات را حداقل پنج‌بار خواندم. باورت نمی‌شود اما دوسه جای نامه اشکم را در آورد و چون تو را هم‌درد خودم می‌دانم، برایت می‌نویسم. برای تو که با منی: اما نمی‌شناسمت.

یک: خوشم می‌آید که با هوش هستی. خوب فهمیدی هم ساکن قم هستم، هم روحانی‌زاده؛ اما به همان خدایی که می‌پرستی آقازاده نیستی. پدرم تمام جوانی و زندگی‌اش را برای انقلاب گذاشته و حالا با هزار درد بی‌درمان گوشه خانه است. حتی کسی احوالش را نمی‌پرسد. خدا می‌داند وقتی می‌روم آنجا و می‌بینم در سفره شام آن‌ها گاهی وقت‌ها نان و پنیر خالی هست، از خودم خجالت می‌کشم. این آدم به خاطر همان چیزهایی که تو این‌قدر بد و بیراه به من گفتی، همه چیز را می‌داند، اما صبر می‌کند. دلش خیلی می‌سوزد. گاهی وقت‌ها که حرف می‌زند، احساس می‌کنم می‌خواهد گلوئی بعضی از همین آقایان را بچود اما ... این را هم بگویم هر وقت از دست ماها دلش می‌گیرد، باید او را سر قبر برادر شهیدش پیدا کنی.

دو: از تو که بچه رزمندگی و در یک پلاک گمنام زندگی می‌کنی، بعید است همه را به یک چوب برانی. راستی چند نفر از همان دوستان تو که با هم در جبهه برای صدام خط و نشان می‌کشیدید حالا به آلف و الوف رسیده‌اند. خیلی‌ها در این مملکت پول درجه و درصدا بازی‌شان را می‌خورند و خیلی‌ها ... بگذار حرف نزنم. دلم خیلی پر است؛ اما خدا وکیلی از تو که این‌همه پراطلاعاتی، بعید است همه تقصیرها را بیندازی گردن یک عده آدم. همه‌جا آدم خوب و بد دارد. اما بدون اغراق می‌گویم به عنوان دوست توی این عالم خیلی‌ها مثل تو حرف‌هایشان را نمی‌زنند و یا اگر هم بزنند، آن‌قدر خودشان را توی پلاک‌های گمنام مخفی می‌کنند که آدم به اصل بودنشان شک می‌کند.

سه: حاج کاظم! یوقتی عصبانی هستی اجر خودت رو ضایع نکن. تو که برای یک عده آدم شکم پرست جبهه نرفتی، اگر رفتی، پس قافیه را بآخی. جبهه رفتن برای یک چیز دیگر بود، برای یک اعتقاد. الان من و امثال من برای همان دلیل اینجا نشسته‌ایم. به خدا برای من خیلی راحت‌تر بود که بروم توی یک کوچه بن‌بست اجاره‌نشین باشم - که هستم - و خون دل بخورم؛ اما این درسته؟

چرا صورت مسأله را پاک می‌کنی. من و تو اگه بزنیم گاراز، همان‌هایی می‌آیند که به جز پروراشدن شکم‌هایشان به هیچ چیز دیگر فکر

نمی‌کنند. این راهش نیست که بروی یک گوشه بنشین و آسمان ریسمان بیافی. باید بیاییم وسط. فحش بخوریم، سیلی بخوریم... بایستیم ... تا حرفمان را بزنیم. تو فکر کردی این مجله و ... را آمده‌اند دودستی تقدیم من کرده‌اند؟ به خدا این جور نیست. توی این وانفسا این ماییم که داریم خودمان را تحمیل می‌کنیم ...

چهار: من حرفی ندارم میثم تمار باشم؛ این را لاف نمی‌زنم؛ اما من و تو کجای این دنیاایم. وقتی چهار تا آدم مثل تو که اهل دردند، بروند توی پلاک گمنام، دیگر ... وقتی علی خانه‌نشین باشد باید معاویه پروبال بگیرد. بدبختی ما از این است که هنوز فرق علی و معاویه را نفهمیده و فقط حرف می‌زنیم. اگر علی بیاید و به تو بگوید ببر وسط آتش، می‌پری؟ به خدا نمی‌پری؟ این را از بند چهارم حرف‌هایت فهمیدم؛ اما واقعا درست کدام است؟

حاج کاظم! حرف زدن کاری ندارد. اگر دار به دوش بگیر و مثل میثم و ابوذر آواره بیابان تنهایی بشوی شرط است. یکی از ریزه‌های تنهایی ما هم در این وانفسا صفحات همین مجله است. حرف‌هایمان را می‌زنیم؛ از کسی هم نمی‌ترسیم.

پنجم: حاجی ما داریم چوب کارهای خودمان را می‌خوریم. رهبرانقلاب فرمود: «بسیجی باید وسط میدان باشی ...» اما ما چه کردیم؟ اگر همان‌طور که هشت‌سال مقدس وسط میدان بودیم؛ در دوران توسعه اقتصادی هم وسط میدان بودیم؛ حالا به اینجا نمی‌رسیدیم. اینکه من و تو با کوله‌باری از آشک داریم روزهایمان را به شب می‌رسانیم، برای این است که نه در توسعه اقتصادی و نه امروز در توسعه سیاسی وسط میدان هستیم. میدان را داده‌ایم به امان خدا و هی از دور نشسته‌ایم و می‌گوییم لنگش کن!

ششم: بحث آقازاده‌ها هم برای امروز و دیروز نیست؛ یک حرکت تاریخی است. برای اینکه قفل دل‌های سست و بی‌پایه را راحت بشکنند. نمی‌گویم الان آقازاده نداریم، داریم اما ... مهم نگاه ماست به این قضیه. در زمان پهلوی هم همین حرف‌هایی که الان می‌زنند صدبرابر بدترش را می‌زدند، اما شبی که شیخ عبدالکریم حائری مرحوم شدند، آقازاده‌هایشان هم گرسنه سر به بالین گذاشتند.

هفتم: داداش این حرف را برای تو می‌زنم، چون می‌دانم مطالعات خیلی خوب است و بد نیست یک کمی روی این فکر کنی. در سفرهای چهارگانه عرفانی سفر من‌الخلق الی الحق زیاد دشوار نیست؛ اما آنکه دل صاف می‌خواهد و عزم استوار، سفر من‌الخلق الی الخلق است. راستی ما کجای این سفریم ... ؟

قربانت - حامد

• اشاره به حاج کاظم آژانس شیشه‌ای که فکر می‌کنم تو آن شکلی هستی